

## چه کسی از زرشک می ترسد؟

زرشک زرین بدترین فیلم سال ۷۹: پاسخی به اعتراض ها

چاپ شده در : مجله دنیای تصویر

زمان انتشار : خرداد ماه ۱۳۸۰

شرح خود عنوان کنایی "زرشک زرین" که در دوره حضور نگارنده و چند تن از دوستان صاحب جسارت انتقادی در هیأت مدیره انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی ایران در دوران "فاعلیت" اش به بدترین فیلم ایرانی اکران شده در طول سال اهدا می شد، در این نوشته و یکی دو نوشته دیگر سایت (از جمله مقاله "فیلم عامه پسند، گرایش به ابتذال و اهداف زرشک زرین") آمده است. این نوشته، پاسخی است به مطلب منتقد باسابقه جهانبخش نورایی در ماهنامه فیلم که به عنوان زرشک زرین و نگرش انتقادی نهفته در پس این عنوان، اعتراض کرده بود. بخش هایی از نظرات ایشان هم در همین مقاله آمده است.

\*

\*

□ ۱

اواخر فروردین ماه ۱۳۸۰، انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی ایران برای نخستین بار در طول تاریخ سینمای ایران، نشان نمادین «زرشک زرین» را به بدترین فیلم ایرانی اکران شده در فاصله بهمن ۷۸ تا بهمن ۷۹، اختصاص می دهد. حرکت، به گونه ای طبیعی و قابل پیش بینی، واکنش های گوناگون و متناقضی را در پی دارد؛ واکنش هایی که چه تأییدآمیز بودند و چه معترضانه، نتیجه یکسانی به بار آوردند: شورای مرکزی انجمن منتقدان با بررسی بازتاب ها، از این که تصمیم قدیمی اهدای این عنوان را کاملاً به جا و به موقع عملی کرده است، اطمینان یافت و در تداوم و - احياناً گسترش آن، مصمم تر شد.

□ ۲

عکس العمل های منفی، طبعاً از سوی افراد، حرفه ها و جرگه هایی ابراز می شد که در دل و ذهن، در حال یا آینده، به نوعی نگران این بودند که خود زرشک یا ترکش ها یا تبعات آن، مستقیم یا غیرمستقیم،

دامن گیرشان شود. (برای مجموعه این دوستان، بازخوانی یکی از «یادداشت‌های سردبیر» شماره قبلی مجله دنیای تصویر با عنوان «یک حکایت زرشکی»، خالی از لطف نخواهد بود). بهانه‌ها هم طبق معمول، «تخریب سینمای بدنه‌ای» و «تضعیف سینمای ملی» و غیره بود. کسی از روابط، منافع و مصالح نهان یا آشکار خود یا همپالگی‌هایش در دل صنوف و خطوط تولیدی فیلم‌های «زرشکی» حرف نمی‌زد (در این زمینه هم، مطالعه دوباره مطلب دوستم رضا درستکار را با عنوان «اقدام بزرگ» در شماره قبلی مجله، توصیه می‌کنم و پاسخ‌گویی مجدد را بیهوده می‌بینم).

□ ۳

اما...! و امان از این «اما»ی همیشگی که در هر بحث، جایی خارج از روال طبیعی و قابل پیش‌بینی واکنش‌ها، سر و کله‌اش پیدا می‌شود: اما، هرچه نگرانی و واکنش ناشی از نگرانی این افراد و جرگه‌ها نسبت به زرشک، طبیعی و از پیش معلوم بود، عکس‌العمل منفی کسی مثل آقا جهانبخش نورایی، منقد سرشناس و باسابقه، عجیب و باورنکردنی به نظر می‌رسید. در واقع، اگر در ظهر آن روز اول از دهه آخر اردیبهشت ماه به چشم و زبان خود نمی‌دیدم و نمی‌خواندم که او در نوشته‌ای با عنوان «داغ ننگ»، در جایگاه سرمقاله شماره ویژه بهار ماهنامه فیلم (شماره ۲۶۹، ص ۷ و ۷۵) از پیدایش زرشک زرین ابراز نگرانی کرده، شاید هرگز توهم چنین واکنشی را هم به ذهنم راه نمی‌دادم. سن و سواد و سوابق او، همه به گونه‌ای بود که او را در صف آنهایی که می‌ترسیدند ترکش‌های زرشک به گوشه‌ای از تریج قبایشان بربخورد، قرار نمی‌داد. اما...!

□ ۴

آقای نورایی، پس از شرح نیمه‌شوخی / نیمه جدی تاریخچه شکل‌گیری بنیاد موسوم به «تمشک طلایی» در آمریکا، نشان افتخاری «زرشک زرین» را هم‌تا یا در واقع بدل ایرانی آن قلمداد کرده و مقایسه این دو را با چنین توضیحی به پایان برده است: «تمشک طلایی زاینده فرهنگ و خلیقات خاص آمریکایی است

که در جاهایی زمین تا آسمان با زندگی و روحيات و ارزش های اجتماعی ما فرق دارد. آدم هایی که با تمشک طلايي، هالیوود را دست می اندازد و خرده حساب ها را پاک می کنند و سر به سر هم می گذارند، منتقد فیلم نیستند. اما متأسفانه در اینجا منتقدان فیلم طرح ژنریکی را پیاده کرده و واژه اهانت آمیزی را برگزیده اند که ممکن است ما را به راهی بی بازگشت بکشاند».

جالب است! به کسی می گوئیم تو داری سعی می کنی شبیه فلانی بشوی، ولی او دماغش آن طوری است و تو دماغت این طوری و این جلوی شباهت را می گیرد؛ اما لحظه ای به این فکر نمی کنیم که از خودش این را پرسیم. پرسیم که آیا اصلاً می خواسته شبیه فلانی بشود یا نه، ما این را بر پایه اوهام خود به او تحمیل کرده ایم؟!

مسأله این است که فقط با تکیه و استناد به شباهت لفظی میان «زرشک» و «تمشک» و شباهت کارکرد معنایی شان در دو زبان محاوره ای اینجا و آنجا، نمی توان مدعی شد که زرشک زرین قرار بوده همان نقش و کاربرد و جایگاهی را داشته باشد که تمشک طلايي در آمریکا دارد. انگار ما عادت کرده ایم که طبق تصورات و ظواهر، چیزی را معادل یام شابه یا برگردان ایرانی چیزی دیگر بینداریم و بعد در صورت ناهمخوانی برخی از بخش های آن با نمونه فرنگی، زبان به اعتراض بگشاییم که این هر کاری بکند مثل آن نمی شود و آن کار را با آن فرهنگ و مناسبات، نمی شود به این جامعه با این فرهنگ و مناسبات منتقل کرد و الخ.

خیال همه را راحت کنم: زرشک زرین به لحاظ ماهیت و کارکرد، نه با تقلید از تمشک طلايي طراحی و اهدا شده و نه - به زعم آقای نورایی - با قرار دادن آن در جایگاه «منبع الهام». هیچ شکی نیست که همه ما در تمام مواقع بحث و تصمیم گیری در این باره، به یاد جایزه مشهور تمشک طلايي هم بوده ایم. ولی این مطلقاً بدان معنا نیست که خواسته باشیم به اهداف نتایجی مشابه یا مشترک با تمشک دست یابیم. هیچ یکی از کاربردهای اصلی و فرعی زرشک، «دست انداختن» و «خرده حساب پاک کردن» و «سر به سر

گذاشتن» (عبارات آقای نورایی برای تعریف ماهیت زرشک) نبوده تا احیاناً بخواهیم حضور «منتقدان جلیل‌القدر هم‌وطن» را در پشت این نشان افتخاری، با عدم حضور حتی «یک منتقد درست و حسابی» در بنیاد تمشک طلایی بسنجیم و این را به واسطه آن، مردود بشماریم. ضمناً، جهت اطلاع، آن کارهایی را که هدف زرشک تلقی شده (دست انداختن و غیره)، هر منتقدی که بخواهد، در نقد و نوشته‌اش انجام می‌دهد. زرشک، اهدافی بلندتر دارد و به جستجو در پی اهدافی که در هر نوشته انفرادی ساده هم قابل دسترسی است، نیازی نمی‌بیند!

□ ۵

گفتم که همه مخالفان زرشک، نگران اصابت آن یا ترکش‌هایی به خود یا منافع و مصالح‌شان بودند؛ و بی‌شک چنین احتمالی را در مورد آقای نورایی منتفی می‌دانستم. اما در بخشی از آن نوشته، او این پرسش‌ها را مطرح کرده است: «... راستی اگر گودی که تصور کرده‌ایم بی‌پهلوان است خالی نباشد و متقابلاً توپ را به زمین ما بیندازند و سینماگران جایزه توهین‌آمیزی (مثلاً زرشک سیمین) به بدترین فیلم و بدترین منتقد بدهند (کی گفته همه منتقدها باسوادند؟)، آستانه تحمل ما تا کجاست؟»

ظاهراً اینجا هم مثل همه نظردهندگان مخالف دیگر، نوعی دلواپسی از این که ترکش یا پس‌لرزه‌های زرشک، دامن‌گیر نظردهنده یا همکاران او (خود ما) شود، یکی از انگیزه‌های اصلی مخالفت با زرشک بوده است. در حالی که هیچ کس نمی‌گوید ما باید پشت یک حصار امنیتی بی‌درز و خلل، پنهان شویم و مصون بمانیم.

اولاً اگر قرار است ملاک جایزه فرضی آقای نورایی با عنوان «زرشک سیمین» (که البته هم‌آوایی ظریف واژگان «زرشک زرین» را ندارد!)، نه تسویه حساب و انتقام‌جویی، بلکه واقعاً تشخیص «جریان‌های منحط» در عرصه نقد و نوشتار سینمایی باشد (کاری که زرشک ما در عرصه فیلم‌های سینمایی انجام می‌دهد)،

چه اشکالی بر این جایزه وارد است؟ اگر به فرض قرار باشد همه بر روی ضرورت برخوردار از «سواد» دست بگذارند و این کار با ایجاد همان هراس و نگرانی در منتقدان، به ارتقای سواد عمومی و تخصصی آنها بیانجامد، چرا باید از چنین جایزه‌ای ترسید، آقای نورایی؟!

ثانیاً حتی اگر فرض کنیم میزان سواد لازم برای تشخیص بی‌سوادی منتقدان، در عموم سینماگران ما موجود است و حتی اگر خیال کنیم که جایزه فرضی آقای نورایی، صورت واقعی به خود گیرد، باز در نهایت نوعی «واکنش» است و فاعلیت «کنش» اصلی را همچنان باید به زرشک زرین نسبت داد. همه که نمی‌خواهند دنبال‌هرو باشند؛ می‌خواهند؟!

□ ۶

در بخشی از آن نوشته، آقای نورایی هشدار داده است که: «... تصمیم محفلی و جمعی برای تحقیر و حمله‌ور شدن به فیلم و فیلمساز و داغ ننگ بر پیشانی سینماگران زدن، نه تنها اخلاقاً روا نیست و قانوناً می‌تواند جرم باشد، بلکه متأسفانه ممکن است به نوعی تکفیر حزبی و بُلشوویسم فرهنگی تعبیر شود».

و البته اندکی قبل از این سطرها، آقای نورایی در دفاع از «حریم و شأن و حیثیت انسان‌ها در یک جامعه متمدن»، اصل بیست و دوم قانون اساسی را به رخ ما کشیده است؛ و من در حیرت و ناباورام که هیچ‌گاه گمان نمی‌کردم زمانی لطیفه «مارادونارو ول کنید و غضنفر و بچسبید» را در مورد آقای نورایی به کار ببرم. همکار خود ما، با این تصور که قصد تحقیر فیلم‌ها و فیلمسازان و سینماگران را داریم، برای ما اصل و قانون رو می‌کند!

جناب آقای نورایی! عرض می‌کنم که زرشک زرین می‌خواهد «داغ ننگ» مورد اشاره شما را به چیزی فراتر از فیلم و فیلمساز و سینماگر ایرانی بزند یا - درست‌تر بگوییم - بگوید. زرشک می‌خواهد جریان‌های منحطی را که متأسفانه نه در لایه‌ها و گوشه و کنارها، بلکه درست در مرکز محصولات عمده سینمای کشور

شکل می گیرند، با همه بازتابها و عقبه‌هایش، زیر سؤال ببرد. جریان‌های که هدف یا نتیجه غایی‌شان، در پس عناوین و شعارها و دستاوردهایی همچون رونق و باروری اقتصادی سینمای ایران، تحقق سینمای ملی از طریق ارتباط با مخاطب انبوه، تأمین سلیقه مردم، اقبال بین‌المللی، معرفی ایران و ایرانی در آن سوی مرزها و غیره و غیره، پنهان می‌شوند (موج‌های احتمالی و فعلاً ناشناس آینده را هم جزو همین «غیره»ها بدانید و مطمئن باشید تیر زرشک در آینده آنها را هم جزو سبیل‌های خود در نظر خواهد گرفت).

بدین اعتبار، پیوست تحلیلی زرشک که در دست طراحی و تدارک است، بیش و پیش از هر چیز، می‌تواند برپایی همایشی باشد که با تشخیص و تشریح این جریان‌ها، افق نهایی «آسیب‌شناسی» این سینما را مد نظر قرار می‌دهد.

پیشنهاد می‌کنم اگر در قانون اساسی، اصل یا اصولی برای رعایت حال «ابتدال فرهنگی» و مجاوران و ملازمان مستقیم و غیرمستقیم آن پیش‌بینی شده، آقای نورایی منتقد به نمایندگی از اصناف تولیدی سینمای ایران، برای ما بازگو بفرمایند تا جمعاً متنبه شویم!

ایضاً پیشنهاد می‌کنم اگر قرار است نقد و منتقد هم با استناد به ماده‌های قانونی، به خاطر تند لحن و شدت واکنش انتقادی‌شان دادگاهی بشوند، آقای نورایی هوادار حقوق انسان‌ها مواضع جانبدارانه خود را در مورد پیش‌نویس قانون مطبوعات دوران سابق که در آن بندی برای مهار قلم منتقدان هم پیش‌بینی شده بود، صراحتاً اعلام بفرمایند تا جمعاً معنای دموکراسی دستگیرمان شود!

□ ۷

از دید آقای نورایی، زرشک قابلیت تبدیل به یک «وسیله تشویش» را در فضای صنعت سینمای ایران دارد: «... دور نیست که هم یک ناهنجاری روحی به نام سندروم خوف از زرشک! به سایر واژه‌های سینما

اضافه شود تا اگر سینماگری از صد قدمی یکی از منتقدان مرتبط با زرشک زرین بگذرد، ناچار باشد زیر لب آیه‌الکرسی بخواند».

خب، خدا را شکر! ظاهراً این بار بخت با ما یار بوده و دست‌کم یک دفعه، آقای نورایی چیزی را به زرشک نسبت داده که دقیقاً جزو اهداف واقعی آن وبده است؛ وانگهی از همین یکی هم مثل چیزهایی که از ظن خود به زرشک نسبت داده و ربطی به اهداف واقعی اش نداشته، از آن ابراز نگرانی کرده است.

آقای نورایی! واقعاً چرا باید سازندگان فیلم‌های خوب یا دست‌کم سالم، همواره نگران انواع واکنش‌های مخاطبان عام و خاص باشند و از توقیف و سانسور تا شکست اقتصادی، احتمال هر سرنوشتی را از آغاز کار در نظر آورند، ولی آنهایی که قصد و ماهیت و سطح و عمق کارشان در تمام مراحل نگارش فیلمنامه و تدارکات ساخت و فیلمبرداری و تدوین، به روشنی روشن است و به شدت جعلی، دروغگو یا ریاکارانه است، هیچ واهمه‌ای از ممنوعیت یا بدهکاری نداشته باشند؟ و حالا که در مناسبات عینی، چنین واهمه‌ای در حیطة کار آنها وجود ندارد، چه اشکالی هست که در ابعاد ذهنی، واهمه بختک تازه‌ای به نام زرشک زرین آنها را از حاشیة امنیت همه‌جانبه‌شان خارج کند؟

آقای نورایی! دوستان! افق نهایی مورد نظر زرشک، آن است که مثلاً در فاصله‌ای دو سه ساله، وقتی فیلمنامه ضعیف تازه‌ای در یکی از دفاتر تولید و پخش سینمای ایران مطرح و وارد می‌شود یا صحبت از ساخت و تهیه آن به میان می‌آید، همه به جای استفاده از واژگان امیدبخشی همچون «شهرستان برفوش» یا «جش‌واره‌پسند» یا غیره، در گوشی به هم هشدار بدهند که «مواظب باش زرشکی نباشد!» یا «مطمئننی فیلمش زرشکی از آب در نمی‌آد؟».

در مسیر تحقق آنچه که با عنوان «ارتقای سلیقه مخاطب» از آن یاد شده و اغلب در قالب شعار مطرح بوده، این اتفاق که می‌تواند از نتایج زرشک باشد، فرخنده‌ترین رویداد قابل تصور است: این که همه



دست‌اندرکاران تولید و ساخت فیلم، از ابتدا به سطح و میزان اعتبار هنری و حرفه‌ای کارشان هم بیندیشند و در کنار نکات و نتایج اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی، نگران ارزش یا کم‌ارزشی یا بی‌ارزشی آن هم باشند.

□ ۸

برای حل این معمای دشوار و پیچیده که چگونه و چرا آقای نورایی به طرح این نگرانی‌ها پرداخته‌اند، احتمالات بسیاری را سنجیدم. مشکل اول در این بود که او مثل برخی از دوستان اهل قلم، یک پایش هم در بخری گوشه‌های سینمای بدنه‌ای و محصولات آن نبود تا احیاناً دلواپس خودش باشد. مشکل دوم این بود که باز مثل برخی همکاران دیگر، قصد نداشت در آینده نزدیک یا دور، فقط با اتکا به حفظ روابط حسنه‌اش با اهالی و اصناف سینمای ایران، فیلمنامه بنویسد یا فیلم بسازد تا احیاناً با نگرانی از شکرآب شدن روزافزون روابط بین آنها و مجموعه منتقدان، با زرشک مخالفت کند. مشکل سوم هم در این بود که مثل بعضی از دوستان دیگر، صاحب یا گرداننده یا دست‌اندرکار نشریاتی نبود که می‌خواهند به هر قیمتی، از انتقاد جدی بپرهیزند و جریان‌های مخرب و منحط را همپای فیلم‌های جدی و مؤثر، تحویل بگیرند و با این زد و بندها، «احترام به سینماگران ایرانی» را بهانه‌ای برای اغماض و محافظه‌کاری و مسالمت‌جویی محتاطانه خود قرار دهند.

اعلام مخالفت هر یک از این جرگه‌های مطبوعاتی با زرشک، درست مثل عکس‌العمل‌های منفی خود اهل سینما، از همان ابتدای طرح این موضوع، ماه‌ها قبل از اعلام نخستین برنده زرشک، برای ما روشن و قابل پیش‌بینی بود. ولی در مورد آقای نورایی که شأن و شخصیت او در هیچ کدام از آن جرگه‌ها قرارش نمی‌داد، در نهایت عقلم فقط به اینجا قد داد که در تمام این سال‌ها، هیچ‌گاه نوشته منفی مشخصی از او نخوانده‌ام. انگار او هرگز به نقد منفی اعتقادی نداشته یا اگر هم آن را در کلیت نظام نقادی سینمایی گریزناپذیر می‌دانسته، ترجیح داده خودش عامل و فاعل آن نشود. این، همان‌گونه که خودش در مطلب «داغ‌نگ» نوشته،

حق طبیعی او یا هر کس دیگری است: «لحن و سبک بیان و نرم‌خویی و تندخویی خصیصه‌های فردی و شخصی منتقدند که به نقد او راه می‌یابند». اما ظاهراً همان احساس درونی که او را به نوشتن نقد منفی سوق می‌داده، موجب شده که اعطای نشان افتخاری زرشک زرین را از سوی همکارانش، اقدامی بیش از حد تند و توهین‌آمیز تلقی کند.

صادقانه بگوییم، این‌ها فقط حدسیاتی است که برای حل آن معما در ذهنم شکل گرفت؛ و امیدوارم که با وجود زاویه نگاه خوش‌بینانه‌اش، بیش از احتمالاتی که در مورد سایر قلم به دست‌های مخالف زرشک مطرح کردم، محتمل باشد. امیدوارم همه ماجرا این نباشد که جمعی پس از انجام این حرکت تازه که بی‌تردید به یکی از مهمترین و مؤثرترین و - دست‌کم - معروف‌ترین اقدامات منتقدان سینمایی در تاریخ هنر و فرهنگ کشور بدل خواهد شد، خواسته‌اند به دوستان‌شان در دل محافل و مجامع تولیدی سینمای ایران بگویند که «آقا، ما نبودیم‌ها! اینا خواستن شمارو اذیت کنن! باور کنین ما نبودیم!»

□ ۹

وقتی زنده یاد بانو فروغ می‌خواست در شعر درخشان «ای مرز پُرگهر»، به ابتدال در هنر اشاره کند و آن را به یاد استهزاء و تمسخر بگیرد، اتفاقاً گوشه چشمی به رسانه‌ها و هنرهای تصویری افکند و چشم‌پوشی از آن به خاطر مقبولیت عام را به معنای کنار آمدن با آن و کمک به گسترش آن گرفت:

«گهواره مؤلفان فلسفه "ای بابا به من چه ولش کن"

مهد مسابقات المپیک هوش - وای!

جایی که دست به هر دستگاه نقلی تصویر و صوت می‌زنی، از آن

بوق نبوغ نابغه‌ای تازه سال می‌آید

و برگزیدگان فکری ملت

... می دانند

که ناتوانی از خواص تهی کیسه بودن است، نه نادانی.»

حالا آقای نورایی می نویسد: «... تبلیغ جهالت نمی کنم و ابتذال فرهنگی و هنری برخی از فیلم های

سینمای امروز ایران را نادیده نمی گیرم، اما راه مقابله، هجو کردن و انگ زدن نیست...» و در ادامه: «... منتقد

می تواند بگوید من از فیلمی بدم آمده، اما نمی تواند مردم را مؤاخذه کند که چرا از فیلم خوش شان آمده و

فیلم و فیلمساز را در صف محکومان و مطرودان قرار دهد.»

آقای نورایی! در همان آمریکا که شما اعلام بدترین فیلم هایش را فقط نوعی شوخی و مسخرگی

می دانید، سال هاست عبارات ستایش آمیز نقدها و یادداشت های منتقدان شاخص یا مطبوعات مشهور، به عنوان

ابزار تبلیغی در آگهی ها و پوستره های فیلم نقل و درج می شود. من و شما در جامعه ای زندگی می کنیم که در

آن، وقتی در محفلی خصوصی به درخواست یک دوست، کلیات اهدای زرشک را توصیف می کنم و در

جواب این که «آن را به چه جور فیلم هایی می دهید؟»، می گویم «فیلم های مبتذل»، جوانی از جوانان متولد

نیمه اول دهه شصت که نسل کامپیوتر، نسل ماهوار دیجیتال و نسل امروزی و فوق مدرن ما را تشکیل

می دهند، با صدای بلند و به طور جدی می گوید: «چرا؟ مبتذل که خوبه!». این جامعه، تا این حد از نقد و

زیبایی شناس به دور است.

آقای نورایی! شما معتقدید که «اگر منتقد احساس می کند به نکته ها و اندیشه و روش ذوقی و فرهنگی

متعالی تری در درک فیلم و بهره گرفتن از آن رسیده، ذخیره های فکری اش را در قالب نقد و بررسی می تواند

در اختیار خواننده و شنونده قرار دهد و امیدوار باشد و آرزو کند که چشم اندازهایش روزی در میان مخاطبان

جا بیفتد.»

پیش کسوت همه ما، دکتر هوشنگ کاووسی هم وقتی عبارت درخشان و تاریخ ساز «فیلمفارسی» را ابداع کرد و ابتدال فراگیر سینمای آن روز ایران را با تکیه بر این عبارت، به باد انتقاد گرفت، همین امید را داشت که «چشم اندازهایش روزی در میان مخاطبان جا بیفتد». ولی آیا در این جامعه، پنج درصد از مدرم نقد فیلم می خوانند که ما همچنان به چنین امیدی بنشینیم و به اقدامی گسترده تر، عمومی تر و اجتماعی تر - مثل زرشک - دست نزنیم؟

روزی که اولین زرشک تاریخ سینمای ایران به شور عشق تعلق گرفت، شنبه بیست و پنجم فروردین بود. در روز چهارشنبه همان قصه، دوست جوانی که دانشجوی دانشگاه گیلان است و با اتوبوس به تهران بازمی گشت، در طول سفر دیده و شنیده بود که دو مسافر در صندلی های پشت سرش، دو مرد روستایی شمالی، هنگام نمایش فیلم شور عشق در تله - ویدئوی کوچک جلوی اتوبوس، به هم می گفتند: «این همون فیلمیه که بهش زرشک دادن!»

خب، به گمانم دامنه و برد و سرعت تأثیر زرشک، کاملاً روشن است و متأسفانه به رغم دیدگاه آقای نورایی، این حرکت انجمن منتقدان در ارتقای فرهنگ فیلم شناسی مردم، دقیقاً قرار است «بار اصلی را به دوش بکشد». پیروان فلسفه «ای بابا به من چه ولش کن»، می توانند همچنان به نقدهای نوازشی بسنده کنند و خیال های خوش ببافند.

□ ۱۰

اما و با تمام این دلواپسی ها، آقای نورایی به تأثیر اجتماعی زرشک یا حتی نقد و منتقد، چندان معتقد نیست. او بعد از طرح همان احتمال دچار شدن سینماگران ایرانی به «سندروم خوف از زرشک»، این تأثیر را نفی کرده است: «البته گمان نمی کنم نیرو و نفوذ منتقد فیلم در سرزمین ما به اندازه ای باشد که کار به این جا بکشد».

شاید همین طور باشد که آقای نورایی می گوید. ولی کسی چه می داند؟ شاید هم در زمانی نه چندان

دور، زرشک خلافتش را ثابت کند! نترسید لطفاً؛ می گویم شاید!